



فروید یکی از بارزترین شخصیت های علمی قرن بیستم است:
او در ۶ ماه مه ۱۸۵۶ به دنیا آمد و در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ از دنیا رفت.
او اطریشی بود و از بنیانگذاران دانشکده ی روانپزشکی.
بیشترین شهرت فروید مربوط به کارهای او در زمینه ی روانشناسی
تمایلات جنسی، رویاها و ضمیرناخودآگاه است.

او به عنوان پدر علم روان تحلیل گری شناخته می شود.(روانکاوی)
به نظر فروید بسیاری از رفتارهای انسان تحت تاثیر انگیزه های ضمیر ناخودآگاه است.

برداشت فروید از ماهیت انسان:

فروید تصویری جذاب و خوشبینانه از سرشت انسان ترسیم نکرد ، بلکه کاملاً برعکس عمل نمود.
در تصویر او آدمی مرداب تاریکی است که همواره در آن تعارضی در حال جوش و خروش است.
فروید با لحنی بدبینانه ما را محکوم به کشاکش با نیروهای درونی مان توصیف می کند.
کشاکشی که تقریباً همیشه به شکست ما ختم می شود.

در نظام فروید تنها یک هدف غایی و اساسی در زندگی وجود دارد و آن « کاهش تنش » است.
ما باید تلاش کنیم که تا حد ممکن از تنش به دور باشیم.

فروید در مورد موضوع اراده ی آزاد در برابر جبرگرایی (جبر و اختیار) در مورد انسان دیدی جبرگرایانه
داشت. هر چیزی که انجام می دهیم یا می اندیشیم (و حتی در رویا می بینیم) از پیش به
وسیله ی نیروهای گریزناپذیر و نامرئی در درون ما رقم خورده است.

اما آیا انسان می تواند از طریق اندیشه و استدلال (که خود را تشکیل می دهد) از این وضعیت
رهایی یابد؟ بنابر نظریه فروید ، خیر. انسان خردگرایی که سرنوشت خود را تحت کنترل دارد و به

شکلی خودجوش بر پایه ی استدلال و منطق عمل می کند ، زیر بار سنگین نهاد از هم می پاشد. این نهاد است ، و نه خرد (یا خود) که صاحب اختیار ماست. اندیشه و استدلال صرفا خدمتگزارانی هستند که تنها در خدمت نیازهای نخستین ما عمل می کنند ، و این خود یک کار تمام وقت است.

فروید در سالهای اولیه زندگی علمی اش شخصیت را به سه سطح تقسیم کرد: « هشیار » ، « نیمه هوشیار » و « ناهشیار:»

۱-هوشیار

هوشیار تمام احساسها و تجربه هایی را در بر می گیرد که ما در هر لحظه خاص به آنها آگاه هستیم مثل این که مثلا من الان دارم چیزی می نویسم ، و صدای موسیقی را هم می شنوم. از نظر فروید هشیار وجه کوچک و محدودی از شخصیت ماست. زیرا در هر زمان صرفا بخش کوچکی از اندیشه ها ، احساسها و خاطرات در آگاهی هوشیار ما موجودند. فروید ذهن را به یک کوه یخ تشبیه کرد. در این مقیاس هوشیار بخش بالاتر از سطح آب ، یعنی نوک قله کوه است.

۲-ناهوشیار

این بخش کانون نظریه روانکاوی فروید است و بخش مهمتر شخصیت را در بر می گیرد و با اینکه نامرئی است ولی از وسعت بیشتری در زیر این سطح برخوردار است. ژرفای سترگ و تاریک ناهشیار در بر گیرنده ی غرایز ، آرزوها و امیالی است که رفتار ما را جهت دار و مشخص می کنند. بنابراین ، ناهشیار در برگیرنده ی نیروی محرک عمده ای است که در پس رفتار ما موجود است و مخزن نیروهایی است که ما قدر به دیدن و کنترل آنها نیستیم.

۳-نیمه هوشیار

بخش نیمه هوشیار شخصیت در بین دو سطح هوشیار و ناهشیار قرار دارد و جایگاه تمام خاطرات ، ادراکها ، اندیشه ها و چیزهای مشابهی است که ما در حال حاضر به آنها آگاهی هوشیارانه نداریم ، اما به راحتی می توانیم آنها را به هوشیاری درآوریم. مثل خاطره ی فیلمی که شب قبل دیده ایم.

اما در سالهای آخر فروید در دیدگاه ها خود تجدید نظر کرد و تشریح سه ساختار بنیادی را مطرح ساخت : نهاد ، خود و فراخود:

الف - نهاد

نهاد به عنوان سیستم آغازین و دیرینه شخصیت جایگاه یا مخزن تمام غریزه هاست و انرژی روانی کل ، یعنی زیست مایه (لیبیدو) را نیز در بر می گیرد. بنابراین ، نهاد ساختار نیرومند شخصیت است زیرا تمام نیروهای دو ساختار دیگر را تامین می کند.

از آنجا که نهاد مخزن غرایز است ، پس حیاتی است و به طور مستقیم با ارضای نیازهای بدنی ارتباط دارد. در واقع هنگامی که بدن در حالت نیاز است یک تنش یا فشار پدید می آید و از این رو ، ارگانسیم از طریق ارضاء کردن این نیاز در جهت کاهش تنش عمل می کند.

نهاد مطابق آنچه فروید « اصل لذت » نامید ، عمل می کند. نهاد به دلیل رابطه اش با کاهش تنش دارای کارکردی در جهت اجتناب از درد و افزایش در لذت است.

نکته ی مهم آن است که نهاد در کارکرد کاهش تنش خود ، کوشش فراوانی برای ارضای فوری نیازهای خود می کند. نهاد به هیچ دلیلی - خواه آداب یا اخلاق یا پاره ای از الزامهای زندگی واقعی - پذیرای درنگ یا تاخیر در ارضاء نیست. نهاد این « دیگ لبریز از برانگیختگی جوشان » تنها یک چیز را می شناسد: « ارضای درونی.»

نهاد بدون توجه به آنچه فرد دیگری ممکن است بخواهد یا نیاز داشته باشد ، آدمی را به سوی آنچه می خواهد و در زمانی که آنرا می خواهد سوق می دهد ، و ساختاری است که به شکلی ناب خودخواه و لذت جو ، ابتدایی ، غیراخلاقی ، اغواگر و بی پرواست.

علاوه بر این نهاد به هیچ وجه از واقعیت آگاه نیست. ما به شکل ساده تر می توانیم نهاد را به یک نوزاد تشبیه کنیم. هنگامی که نیازهای این نوزاد ارضاء نمی شوند با تحریکی وحشیانه جیغ می کشد و چنگ می زند. اما نمی داند چگونه خود را ارضاء کند. این را فروید اندیشه ی فرایند نخستین (Primary-Process thought) می نامد. اما در اثر رشد (اجتماعی شدن) کودک فرا می گیرد که باید برای ارضای نیازهای درونی اش شیوه های مناسبی را فراگیرد و نیروهای ادراک ، بازشناسی ، دآوری و حافظه را که یک فرد بزرگسال برای ارضای نیازهایش آنها را به کار می گیرد ، رشد دهد. فروید این فرایندها را اندیشه ی فرآیند دومین (Secondary-Process thought) نامید.

ب - خود

خود بخش آگاه تر و خردمندتر شخصیت است. او از « آگاهی به واقعیت » برخوردار است. به روش عملی قادر به ادراک و دستکاری محیط فرد است و مطابق با آنچه فروید اصل واقعیت (reality principle، منطق حاکم بر موقعیت) می نامد عمل می کند.

قصد خود ، خنثی کردن تکانه های نهاد نیست ، بلکه کمک به نهاد در جهت کاهش تنش الزامی آن می باشد. خود از آنجا که به واقعیت آگاه است تصمیم می گیرد که چه زمانی و به چه شیوه ای غرایز می توانند به بهترین شکل ارضاء شوند و این تکانه ها را در مطابقت با واقعیت به تاخیر می اندازد ، یا تغییر جهت می دهد (مثلاً به فرد می آموزد که در درون خانواده به محض احساس گرسنگی نمی تواند چیزی بخورد بلکه تا موقعی همه اعضای خانواده سر سفره بنشینند باید صبر کند).

خود به دو صاحب اختیار یعنی نهاد و واقعیت خدمت می کند و به طور ثابت میان خواسته های متعارض آنها میانجیگری و مصالحه جویی می نماید.

باید توجه داشت که خود هرگز از نهاد مستقل نیست. بلکه همواره پاسخ دهنده ی خواسته های نهاد است و تمام نیرو یا انرژی خود را از آن می گیرد.

پ- فراخود

حال مي رسيم به قسمت سوم ساختار شخصيت يعني « فراخود » که مجموعه اي نيرومند و كاملا ناهشيار از دستورها و باورهاست که فرد آنها را در کودكي فرا مي گيرد. فراخود مجموعه برداشتهاي وي از درست و نادرست است. در زبان روزمره اين اخلاق دروني را وجدان مي ناميم و فرويد آن را « فراخود » ناميد. اين بخش از شخصيت بين سنين 5-6 سالگي فراگرفته مي شود و در فرايند رشد کودک کم کم اين اصول ، هنجارها و قواعد را دروني مي کند و به خود-کنترلي مي رسد و در اينجا ديگر نيازمند رهنمودها و الزامهاي والدين نخواهد بود بلکه خود به يك الزام دروني درباره ي رفتار خويش مي رسد.

فراخود در نقش داور اخلاقي و به منظور پي جوييِ دائمي براي کمال اخلاقي ، مصمم و حتي بي رحم است. فراخود از نظر شدت ، نامعقولي و پافشاري نسنجيده و پيگيرانه بر فرمانبرداري تفاوتي با نهاد ندارد. قصد آن ، نه به تعويق انداختن خواسته هاي لذت جويانه ي نهاد ، بلکه بازداري از همه آنهاست. فراخود نه براي لذت تلاش مي کند (همچون نهاد) و نه براي دستيابي به هدفهاي واقع گرايانه (همچون خود) ، بلکه تلاش آن صرفا در جهت کمال اخلاقي است.

جمع بندي:

در جمع بندي مباحث به نظر مي رسد که « نهاد » براي ارضاء شدن در فشار است ، « خود » سعي در به تاخير انداختن آن دارد ، و « فراخود » اصول اخلاقي را بيش از هر چيز ديگر ترغيب مي کند. همچون نهاد ، فراخود در مورد خواسته ايش ، هيچ سازشي را نمي پذيرد. همانطور که مشاهده مي شود ، خود از ۳ جهت تحت فشار است ، و از سوي ۳ خطر متفاوت تهديد مي شود: نهاد ، واقعيت ، فراخود.

بدین ترتیب ما تعارض مستمری را میان این سه نیرو و رابطه اش با واقعیت ، در درون شخصیت انسان می بینیم که همواره این خود است که باید این تعارضات درونی و بیرونی را هماهنگ سازد. حالا زمانی که خود تحت فشار باشد ، نتیجه ي اجتناب ناپذیر آن پدیدآمدن « اضطراب » است که در صورت شدت گرفتن این اضطراب ممکن است به درهم شکستن خود (دیوانگیِ فرد) بیانجامد

آثار فروید:

از آثار فروید می توان به:

۱- تعبیر خواب

۲- توتم و تابو

۳- بررسی رفتارهای جنسی

۴- آسیب شناسی زندگی روزمره

۵- موسی و یکتاپرستی

۶- آینده ی یک وهم

۷- تمدن و گله مندان از ان

۸- روانشناسی گروه و تحلیل من

اشاره کرد.

نویسنده: مونا قهرمانی